

دبیاچه بر کتاب

جامعه شناسی حقوق کیفری

رویکرد انتقادی به حقوق کیفری

نوشته دکتر مجتبی جعفری

نشر میزان، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۲، صص ۱۳-۱۷.

دبیاچه

جنبش مطالعات انتقادی^۱ حقوق در دهه‌ی ۱۹۷۰ در دامان تمدن غربی و بویژه آمریکا شکل گرفت. این جنبش تفکر حقوقی مدرن را به چالش می‌کشد. جنبش هم به لحاظ روندهای تاریخ شکل‌گیری و هم به لحاظ محتوایی، ساده و یکدست نیست، بلکه وامدار مکتب‌ها و آئین‌های گوناگون است. بویژه جنبش زیر تأثیر جریان چپ‌گراست. به گفته‌ی آنگر^۲ دو دغدغه، شاکله‌ی اصلی این جنبش را سامان می‌دهد: نخست نقد شکل‌گرایی و عینیت‌گرایی ادعایی نظام حقوقی لیبرال؛ دوم، استفاده‌ی ابزاری از عمل و دکترین حقوقی برای پیشبرد اهداف چپ‌گرایانه.^۳

جنبش مطالعات انتقادی حقوق، نظام قانونی لیبرال را هم از چشم‌انداز فلسفی، اجتماعی، سیاسی و فرآیندهای شکل‌گیری هنجارهای قانونی به نقد می‌کشد، و هم از نگاه درونی، عملی و حتی فنی. بدین‌سان نقد جنبش تنها به قانون همچون امری انتزاعی معطوف نیست؛ بلکه نهادهای قضایی و اجرایی مرتبط با قانون را هم در بر می‌گیرد. جنبش به لحاظ دامنه‌ی کار، طیف وسیعی از مباحث حقوقی را به چالش می‌کشد. از چشم‌اندازی کلی، جنبش با تأکید بر تمایز میان عدالت و قانون، تردید می‌کند که قانون در نظام حقوقی لیبرال ضرورتاً مدافع عدالت است. به همین ترتیب، اقتدار قانون برای مقاومت در برابر اراده‌ی نظام سیاسی از سوی جنبش سخت مورد تردید قرار گرفته است. نقش گروه‌ها و طبقات ذی‌نفع در فرآیندهای قانون‌گذاری و اجرای آن اغلب توسط جنبش برجسته و نقد شده است.

^۱. Critical Lega Studies(CLS)

^۲. Roberto Mangaberia Unger

^۳. Cf. Unger, Roberto, The Critical Legal Studies Movements, Harvard University Press, Cambridge, 1983.

جنبش مطالعات انتقادی حقوق به لحاظ دامنه‌ی کار، طیف وسیعی از مباحث حقوقی را به چالش می‌کشد. جنبش در گام نخست نگاه انسان‌شناسانه‌ی فلسفی لیبرال به فرد و تصور او همچون موجودی کاملاً خودآیین، مستقل و مسئول را نقد می‌کند. جنبش، ادعای نظام لیبرال مبنی بر جدایی حقوق از دیگر ابزارهای کنترل اجتماعی مانند اخلاق و مذهب را نقد می‌کند و عقلانی بودن حقوق را نمی‌پذیرد.

در حوزه‌ی مباحث کیفری از نوع نگاه آزادی‌گرا به جرم و فردی قلمداد کردن آن و بی‌توجهی به جنبه‌های اجتماعی آن تا تلقی فردگرایانه لیبرال از مسئولیت گرفته تا تشکیک امکان جداسازی عنصر مادی از معنوی، عدم امکان تعریف دقیق جرم و در نتیجه، عدم تعین و قطعیت اصل قانونی بودن و شکنندگی آن در برابر تفسیرهای شخصی دادرسان، تشکیک فلسفی در وجود و احراز رابطه‌ی علیت میان فاعل جرم و جرم، نقد دیدگاه‌های رایج درباره‌ی تمایز قصد از انگیزه، جرم‌انگاری بر مبنای اصل نفی ضرر که شاخصه‌ی نظام حقوقی لیبرال است تا نقد جرم‌انگاری‌ها در حوزه‌ی جرائم جنسی و سقط جنین و سرکوب‌گری پنهان نظام حقوقی لیبرال همگی از دغدغه‌های جنبش بوده است. نقدهای جنبش با رویکردهای ساختارشکنانه گاه دیدگاه‌های انتقادی نحله‌هایی مانند فمینیست‌ها را هم در بر می‌گیرد. در واقع جنبش گاه برخی رویکردهای انتقادی به نظام حقوقی لیبرال را هم نقد نموده است.

متدولوژی جنبش انتقادی حقوق چنانکه از نامش پیداست اصولاً ساختارشکنانه است. جنبش، اصول مسلّم و مفروضات بدیهی نظام حقوقی لیبرال مانند: اصل قانونی بودن و تلقی نظام از فردی بودن مسئولیت را به نقد می‌کشد. فرد انتزاعی و جدا از جامعه و تاریخ همچون موضوع مسئولیت کیفری اغلب در آموزه‌های جنبش مورد نقد قرار گرفته است. نقش جنبش در چالش با نظام حقوقی لیبرال گرچه ساختارشکنانه بوده، اما همزمان سازنده نیز بوده است. با وجود نقدهای گسترده‌ی جنبش به سختی می‌توان پذیرفت که انتقادات آن اصول آموزه‌های حقوق کیفری را متزلزل نموده است. این نقدها اغلب زوایای پنهانی را بر دانشمندان حقوق آشکار ساخته و گاه در عمل، دست‌مایه‌ی شکل‌گیری مقررات و رویه‌های خاص و کامل‌تری شده است.

جدا از جزئیات دیدگاه‌های جنبش، نوع نگاه آنان به نظام حقوقی به کلی و نظام عدالت کیفری بویژه سودمند است. با توجه به این واقعیت که امروزه همه نظام‌های حقوقی رایج بیش و کم، شمار قابل توجهی از اصول، مفاهیم، نهادها و آموزه‌های نظام حقوقی لیبرال را پذیرفته‌اند. قانون، قانون‌گرایی، حکومت قانون و اصل قانونی‌بودن که سرسختانه از سوی جنبش نقد شده نمونه‌ی رایج این آموزه‌ها و نهادهاست. افزون بر این ویژگی‌هایی که دست‌مایه‌ی نقد جنبش انتقادی شده است، ضرورتاً به نظام حقوقی لیبرال محدود نمی‌شود.

نقد جنبش البته خود داستان دیگری است. بی‌گمان می‌توان جنبش را با روش‌های خود جنبش و فراتر از آن نقد کرد و دید اندیشمندان این جریان فکری تا چه اندازه دارای روش-شناسی سازوار و یک‌دستی بوده‌اند و در طرح دیدگاه‌های بدیل چقدر سازگار اندیشیده‌اند.

به همین ترتیب می‌توان با توسعه دیدگاه‌های جنبش مطالعات انتقادی حقوق، دیگر نظام-های حقوقی را از صافی چشم‌انداز جنبش مطالعه کرد. طبیعی است نقدها از این منظر نه همدلانه و توجیه‌گرانه که ساختارشکنانه خواهد بود. برای نمونه در باره‌ی حقوق کیفری اسلام می‌توان از چشم‌انداز مطالعات انتقادی حقوق پرسید که مبنای عقلانی و قابل قبول برای تقسیم‌بندی مجازات‌ها به حد و تعزیر چیست؟ پاره‌ای از جرائم به راستی دارای چه خصوصیتی هستند که برای آن‌ها مجازات‌های ثابت پیش‌بینی شده و حد قلمداد گشته‌اند؟ بسترهای تاریخی این تقسیم‌بندی کدامند و بر کدام پیش‌فرض‌ها استوار شده است؟ نیز مطالعه‌ی عناصر صرفاً تاریخی و فرهنگی که بازتاب اندیشه‌ها و فرهنگ رایج در شبه جزیره‌ی عربستان یعنی بافت و زمینه‌ی پیدایش اسلام بوده است در آموزه‌ها و مقررات کیفری و جداسازی آن‌ها از مقرراتی که می‌توان آنها را وجه ذاتی دین و شریعت نامید می‌تواند با نگاه انتقادی جنبش سودمند باشد. این مطالعه بویژه از آن رو با اهمیت است که جنبش، حقوق را امری اجتماعی می‌داند و تغییر آن همپای تحولات اجتماعی را ضرور می‌شمارد. با توجه به این که التزام به آموزه‌های تاریخی به سختی مورد پذیرش جنبش قرار می‌گیرد، می‌توان دید توجیه پایبندی برخی از آموزه‌های کیفری به پارادایم‌های مسلط دوران گذشته چیست؟ برای نمونه با چه منطقی می‌توان در دوران دادگستری عمومی از آموزه‌های عدالت خصوصی دفاع کرد؛ و اصولاً آیا این پایبندی ضرورتی دارد؟ به همین ترتیب با توجه به تأکید جنبش بر ضرورت

سازگاری نظام حقوقی، مطالعه‌ی آموزه‌های حقوق کیفری اسلام از چشم انداز سازواری و یکدستی آن‌ها نیز سودمند است؛ با لحاظ این واقعیت که متدولوژی خاص فقه اسلامی و استفاده از برخی تکنیک‌های صورت‌گرا و فنی گاه به احکامی ناسازگار با دیگر مقررات حقوقی و کیفری می‌انجامد. این امر گاه به نوع خاصی از صورت‌گرایی حقوقی هم می‌انجامد که اتفاقاً مورد ایراد جنبش انتقادی حقوق است.

البته در این مطالعه سودمند فراموش نباید شود که سوژه‌ی نقد جنبش انتقادی در هر حال نظام حقوقی لیبرال است؛ نظامی که ادعاها، مبانی، اهداف، و کارویژه‌های خود را دارد. برای نمونه نظام حقوقی لیبرال مدّعی است که اصولاً غیر ایدئولوژیک است و بنیاد آن بر عقلانیت و خرد جمعی استوار است. جنبش انتقادی حقوق همین ادعا را به نقد می‌کشد و تلاش می‌کند نشان دهد که نظام حقوقی لیبرال به وارونه‌ ادعایش در عمل ایدئولوژیک است. این ادعا دقیقاً به همین صورت در مورد نظام‌های حقوقی دینی و اسلامی صادق نمی‌آید تا بتوان آن‌ها را از این منظر نقد نمود؛ زیرا نظام‌های حقوقی مذهبی و اسلامی اصولاً ایدئولوژیک‌اند. با این حال می‌توان جنبه‌های ایدئولوژیک هر نظام حقوقی را از چشم‌انداز مطالعات انتقادی بررسی نمود. مثلاً اینکه نظام ایدئولوژیک ممکن است از واقع‌گرایی فاصله پیدا کند و به دام گونه‌ی خاصی از شکل‌گرایی حقوقی گرفتار شود، یا اینکه منطبق‌آزمون و خطاهای تجربی را با همه‌ی ارزش و اهمیتی که در بهسازی نظام عدالت کیفری دارند یکسره کنار نهد و در نهایت به دلیل پیروی سرسختانه از سنت و تاریخ، وجه تاریخی به خود بگیرد، انتزاعی شود و با نیازها و واقعیت‌های عصری ناسازگار جلوه کند.

دانستن در باره ابعاد اندیشه و اثرگذاری جنبش مطالعات انتقادی حقوق امروزه یک ضرورت است. حتی دانشجویان مقطع کارشناسی حقوق نیز از دانستن درباره‌ی دیدگاه‌های این جنبش بی‌نیاز نیستند. در درس حقوق جزای عمومی یک که به مطالعه‌ی مکتب‌های حقوق کیفری می‌پردازد دیگر نمی‌توان به طرح مکاتب شناخته‌شده مانند مکتب اثبات‌گرایی، کلاسیک و نوکلاسیک، دفاع اجتماعی قدیم و جدید بسنده نمود و از مکتب‌های نوپیداتر مانند جنبش مطالعات انتقادی حقوق سخن به میان نیاورد. به ویژه اینکه دیدگاه‌های جنبش گاه چنان فلسفی، عام و فراگیر است که به نوعی آموزه‌های همه‌ی این مکاتب را به چالش می‌کشد. در

مقطع تحصیلات تکمیلی در درس‌های جامعه‌شناسی حقوق و فلسفه‌ی حقوق، دانستن در باره‌ی آموزه‌های جنبش یک ضرورت است.

باری نزدیک به چهار سال پیش زمانی که برای نخستین بار کار دشوار مطالعه‌ی دیدگاه‌های جنبش مطالعات انتقادی حقوق در حوزه‌ی حقوق کیفری را به جناب آقای مجتبی جعفری به عنوان موضوع رساله‌ی دکتری ایشان پیشنهاد نمودم گمان نمی‌بردم او این چنین صبورانه و عالمانه به موضوع پردازد و گام نخست در پژوهش پارسی‌زبان در این باره را چنین استوار بردارد. امروز- سپاس خدای را - کار ارزشمند ایشان به سامان رسیده و به مرجع ارزشمندی در این حوزه‌ی مطالعاتی تبدیل شده است. او با پرداختن به ریشه‌های تاریخی و توضیح بنیادهای فلسفی-اجتماعی جنبش، بازتاب و تأثیر دیدگاه‌های جنبش در برخی از زمینه‌های کیفری را به خوبی کاویده است و حتی به ارزیابی علمی و انتقادی آموزه‌های جنبش پرداخته است. نتیجه‌ی کار ارزشمند و شایسته‌ی تقدیر آقای دکتر مجتبی جعفری اکنون بی‌گمان مورد استفاده‌ی دانشجویان و پژوهشگران مقاطع گوناگون حقوق قرار خواهد گرفت. ما برای اصلاح کاستی‌های خود اصولاً به نوع نگاه انتقادی و پیگیری و بومی‌سازی پژوهش‌هایی از این دست که دکتر جعفری بدان پرداخته است، سخت نیازمندیم. چه هر نظام حقوقی از رهگذر نقد و انتقاد، کاستی‌های خود را درمی‌یابد و به اصلاح آن‌ها می‌پردازد. از خداوند بزرگ برای ایشان آرزوی توفیق‌های علمی روزافزون دارم.

رحیم نوبهار

استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

۳۰ فروردین ۱۳۹۲ شمسی